

# از مرد سالاری تا شاپسنه سالاری

## روش برخورد قرآن با ناهنجاری‌ها

چهار مسئله مهم اجتماعی، همزمان با بعثت پیامبر و ظهور اسلام، به اسلام تحمیل شد: ۱- برده‌داری ۲- مردسالاری ۳- تجارت شراب و شرابخواری ۴- نزول و رباخواری. اسلام در جامعه‌های ظهور کرد که این ناهنجاری‌ها وجود داشت. اسلام واقعیت وجودی این ناهنجاری‌ها را پذیرفت. با این همه، همواره با توجه به توان تاریخی و ظرفیت جامعه در صدد بود تا نظریه دینی را جایگزین نماید. اما به راستی با چه روشی باید با اینها برخورد می‌کرد تا این کژاندیشی‌های به یادگار مانده از دوره جاهلیت از بین بروند؟ از آنجا که اسلام دین هدایت است و موضوع قرآن هم هدایت است و ایمان داریم که در هر کدام از آیات قرآن، خدا روشی برای بالا رفتن، افزایش و نوشدن ایمان و علمی شدن ایمان ارائه می‌دهد؛ بنابراین قرآن کتاب روش برخورد با مردسالاری، روش برخورد با تجارت مسلط شراب، برده‌داری و رباخواری را هم ارائه داده است، اما در وهله نخست می‌بایست اسلام اینها را به عنوان یک واقعیت اجتماعی می‌پذیرفته چون اینها وجود داشته‌اند. اگر کسی می‌گفت اینها وجود نداشتند، نمی‌توانست با آنها برخورد بکند. بشریت در یک پراتیک جمعی پذیرا شده است که اگر بخواهد از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب برسد، باید به وضعیت ممکن توجه کند که چه راهکارهایی عملی است. باید به فضا و شرایط عربستان در آن زمان نگاه کنیم و آنگاه بگویم آیا مردسالاری سنت اجتماعی منفری بوده است؟ آیا ممکن است آن را از بین ببریم یا نه؟ زنان در آن موقع چندان آگاهی به وضعیت و حقوق اجتماعی و خانوادگی خودشان نداشتند و از سازمان و تشکیلی نیز برخوردار نبودند تا جایگزین مردان و کارهایی شوند که به دست آنان انجام می‌شد. در آن مقطع، این جایگزینی و مشارکت عملی نبود، ولی اسلام نوپا، حداقل‌ها را هم نمی‌بایست از دست می‌داد.

مجزه دین اسلام، طرح «عنصر زمان» است. عنصر زمان هم از حرکت جدا نیست. یعنی تکامل، حرکت و زمان از هم جایی ناپذیرند. به این معنا که بردگی در آن زمان وجود داشت و واقعاً هم بی‌رحمانه بود و تلاش‌های بسیاری هم می‌شد که ملغی شود، ولی آیا در آن شرایط ظهور نخستین بارقه‌های روشنایی اسلام، می‌شد بردگی را کاملاً از بین برد؟ نه، زیرا جزو اقتصاد مسلط زمان و روابط تولید بود، بنابراین همه علیه پیامبر می‌شوریدند.

اگر به روح آیات مربوط به داستان ملاقات موسی (ع) و شعیب (ع) توجه کنیم، می‌بینیم که در همان گزاره، الغای بردگی در شش مرحله و به تدریج انجام شده است. در زمانی که موسی (ع) از مصر به طرف مدین مهاجرت کرد، جوانی بیست‌ساله بود که به روایت قرآن، مرتکب قتل ناخواسته شده بود و در پی آن «خائفاً یتربّ» در حال خوف و مراقبت رو کرد به طرف مدین. وقتی پس از طی بیابان تیه بر سر چاه آبی رسید، دختران شعیب او را دیدند و به پدرشان حضرت شعیب (ع) معرفی کردند. شرایط آن زمان و مکان نیز، حاکمیت و حکومت بر مبنای بردگی بود. برده‌ای که مالک چیزی نبود و ابزار تولید هم نداشت. با توجه به روایت قرآن، گفت‌وگوی حضرت موسی (ع) با شعیب (ع) بیانگر چند مطلب

اجتماعی می‌تواند داشته باشد به کلی تفاوت دارد... (کتاب ولایت فقیه، ص ۵۹)

با توجه به این جمع‌بندی:

الف - علت فاصله گرفتن رساله مراجع و مجتهدین از کتاب و سنت چیست؟

ب- چرا به اندازه یک دهم فشاری که به نفع بخش خصوصی بر دولت مهندس موسوی وارد آوردید مراجع را تحت فشار قرار ندادید که در رساله‌های عملیه و دروس حوزه‌ها تحولی پدید آورند؟ آیا نزد شما رفتن به سمت اقتصاد آزاد و بخش خصوصی از رفتن به سمت قرآن و حدیث مهم‌تر است؟

ج- چرا علی‌رغم گفته‌های فوق، بعد از رحلت امام، مجدداً مردم را به تقلید از همان مراجع و رساله‌های عملیه فراخواندید؟

### ۵۵- تحقیق در مورد خون پشه مهم‌تر است یا مسئله امامت؟

سالیان درازی است که در حوزه‌ها ریزترین موارد مسائل نجاست و طهارت مورد بحث قرار می‌گیرد. شما که شعار سنت و عترت و تمسک به ولایت معصوم (ع) را می‌دهید، چرا در کنار بحث نجاست خون پشه و امثال آن، شناخت خطمشی و روش‌های ائمه اطهار را در دروس حوزه نگذاشتید تا با بحث و تحقیق، به تدریج قضایا و مبهمات از ابهام درآیند؟

### ۵۶- نهج البلاغه در حوزه‌ها کمتر از جاهای دیگر رواج دارد.

چرا نهج البلاغه امام علی (ع) در بین جوانان، روشنفکران مذهبی و محافل خارج از حوزه بیش از حوزه‌های علمیه رواج پیدا کرده است؟ چرا در سیستم فقهی رایج برای نهج البلاغه سندیت فقهی قائل نیستید؟ چرا فقه خود را به امام اول شیعه و نهج البلاغه که فقه مکتوب و حکومتی اوست منتسب نمی‌کنید و عمدتاً از امام ششم شروع می‌کنید؟ چرا نهج البلاغه که بیشتر آن مربوط به مسائل تحقیقی و حکومتی است، از منابع فقهی حذف شده است؟ به ویژه امروزه که درک شیوه‌های اسلامی در امر حکومت تا به این حد مورد نیاز است؟

### ۷۷- ریشه‌یابی انفعال فقها در نظارت بر قوانین بعد از مشروطه

پس از انقلاب مشروطیت، طبق قانون اساسی سابق، علما حق داشتند بر مصوبات مجلس نظارت کرده و قوانین خلاف موازین شرع را رد نمایند؛ چرا در آن دوره روحانیت به این وظیفه مهم عمل نکرد؟ چرا جز مرحوم مدرس همه کنار نشستند؟ و زمینه را برای حذف اسلام از نظام حکومتی و حاکمیت دیکتاتوری فراهم کردند؟ چرا این مسائل ریشه‌یابی نمی‌شود؟



است، نخست آن که در آن دوران بردگی اصولاً معنی نداشت که بین برده و برده‌دار قراردادی بسته شود. حضرت شعیب(ع) می‌گوید من با تو قراردادی می‌بندم. خود بستن قرارداد یک تبصره اعتراض در جهت الغای بردگی بود. دوم این که در این قرارداد، انتخاب به مدت هشت یا ده سال به حضرت موسی داده شد.

توجه داشته باشید که حضرت موسی(ع) هم هنوز دستور رسالت نگرفته و موسای پیامبر نشده بود. جوانی که هیچ چیز نداشت و طبق قانون بردگی، شعیب(ع) می‌توانست موسی را اجیر کند و حقی هم به او تعلق نمی‌گرفت. در مرحله سوم، حضرت شعیب(ع) دخترش را به ازدواج موسی درمی‌آورد. در آن موقع کسی به برده دختر نمی‌داد، آن هم این گونه که دختر به خواستگاری مرد برود و پدر دختر هم قبول کند. مطابق سنت اجتماعی، کارفرماها با کارفرماها و برده‌ها با برده‌ها ازدواج می‌کردند. پس این هم تبصره دیگری بود در راستای الغای بردگی.

چهارم این که در زمانی که برده مالک هیچ ابزار تولیدی نیست، شعیب(ع) بعد از ۸ یا ۱۰ سال می‌گوید: "زاد و ولد گله‌ها مال تو است." به این ترتیب موسی را مالک و صاحب ابزار تولید می‌کند.

پنجم و مهم‌تر از همه این که به موسی که یک جوان بیست‌ساله فراری تحت تعقیب فرعون، یعنی یک عصیانگر فراری بود، پناه می‌دهد؛ که این هم گام بزرگی در جهت الغای بردگی بود. در مرحله ششم، موسی(ع) را برای هدفش تربیت می‌کند. هدف موسی(ع) چه بود؟ مبارزه با فرعون و نجات بنی‌اسرائیل، زیرا که فرعون پسرانشان را می‌کشت و دخترانشان را برای استثمار و بهره‌وری‌های غیرانسانی نگه می‌داشت. موسی می‌خواست با این جریان مبارزه کند، شعیب

پیامبر به‌عنوان مصلح کمکش می‌کند و می‌گوید: "برو به طرف مصر، رمه و زن و بچه را بردار و با خود ببر." پس از آن هم قضایای کوه طور اتفاق می‌افتد که همه می‌دانیم که چگونه خدا او را در وادی مقدس برمی‌گزیند. وی به دنبال صورتی بود که به‌دام سیرت افتاد و به او وحی شد که: "اذهب الی فرعون انه طغی" (نازعات: ۱۷) این گزاره سیر الغای بردگی در دوران اوج بردگی را نشان می‌دهد، که چگونه می‌توان با گذار از وضعیت ممکن به وضعیت مطلوب رسید.

در قرآن هم صورت مسئله بردگی وجود دارد و به‌ظاهر شعیب(ع) که پیامبر خداست - موسی را به‌اجاره درآورده است. برخی در توشه‌گیری از این دسته آیات، چنین برداشت کرده‌اند که قانون کار باید قانون اجاره باشد. کارفرما در قرن نهم و دهم قرن ذرات بنیادی باید کارگر را اجیر کند، عین دوران بردگی. در واقع ظاهر قرآن هم همین است که آنها می‌گویند، ولی این در صورتی است که آیه را روحیابی

نکتیم و عنصر زمان یعنی عنصر تکامل تدریجی و به قول مرحوم طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن، "اراده تشریحی خداوند" را در نظر بگیریم. اراده تشریحی خداوند یعنی این که خداوند اراده کرده است که "کن فیکون"، کن یعنی بوده باش، ولی فیکون از آنجا که فعل مضارع است، استمرار و فزاینده‌گی را می‌رساند؛ یعنی

قوانین و سنن الهی ضمن سمت‌داری، هدف‌داری و منظورمندی به تدریج تحقق می‌یابند. لازمه اراده تشریحی خداوند زمان، تدریج و فزاینده‌گی است. فرق دین با شریعت همین است که دین اصول ثابت است: "لا تفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا..." (بقره: ۲۸۵) ولی شریعت در هر دوره از تاریخ(زمان و مکان)، شکل آن دوران را به‌خود می‌گیرد، مثل آبی که از بالای کوه می‌آید و در گودال‌های مختلف، شکل‌های مختلف به‌خود می‌گیرد، با این حال ماهیت آب بودن خودش را از دست نمی‌دهد. برخی از مفسران ما از سویی به فرق میان دین و شریعت توجه نکردند، از سویی نیز بی‌توجهی به عنصر زمان و تکامل تدریجی که اراده تشریحی خداست؛ با این نگاه و نحوه نگرش، بردگی در اسلام ملغاً شده و ما اکنون برده نداریم، در حالی که در صدر اسلام روابط "برده‌داری" وجود داشت و با وجود این که دین در بستر تاریخ تا حد زیادی شکل دینداران را به‌خود گرفته، با این حال گوهر دین آنچنان درخشندگی داشت که امروزه بردگی نه تنها نیست، بلکه نكوهش آن از بدیهیات حقوق بشر گشته است. در صدر اسلام الغای بردگی در واقع عرفانی بود که در بستر زمان به عرف تبدیل شد و جزو حقوق بشر گردید و به صورت ارزشی نهادینه شد.

\*\*\*

حال ببینیم که روش برخورد اسلام با تجارت

شراب و شرابخواری چگونه بوده است. اسلام در سه مرحله شرابخواری را تحریم کرده و در گام نخست تحریم می‌گوید: "ولا تقربوا الصلوة و اتمم سکاری حتی تعلموا ماتقولون" (نسا: ۴۳) در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا آن که بدانید چه می‌گویید. و در گام دوم می‌گوید: "یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للانس و اثمها اکبر من نفعیها" (بقره: ۲۱۹) یعنی درباره شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، ولی گناهشان از سودشان بزرگ‌تر است. یعنی زیانش از منافعی بیشتر است، و در گام سوم تحریم تدریجی می‌گوید: "یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الاصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون" (مائده: ۹۰) ای گروه مؤمنان به تحقیق که شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه‌پلیدن [و] از عمل شیطان می‌باشند. پس، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.

**معجزه دین اسلام، طرح  
"عنصر زمان" است. عنصر  
زمان هم از حرکت جدا  
نیست. یعنی تکامل،  
حرکت و زمان از هم  
جدایی ناپذیرند. به این  
معنا که بردگی در آن زمان  
وجود داشت و واقعاً هم  
بی‌رحمانه بود و تلاش‌های  
بسیاری هم می‌شد که ملغاً  
شود، ولی آیا در آن شرایط  
ظهور نخستین بارقه‌های  
روشنایی اسلام، می‌شد  
بردگی را کاملاً از بین برد؟  
نه، زیرا جزو اقتصاد  
مسلط زمان و روابط تولید  
بود، بنابراین همه علیه  
پیامبر می‌شوریدند**

در تفسیر "فی ظلال القرآن" از سید قطب آمده که عمر تا سال ۲۱ هجری مشروب می‌خورده، با آمدن آیه تحریم مطلق شراب، دیگر نخورد. بنابراین قرآن به‌طور تدریجی حرمت شراب را مطرح کرده است. ما باید با توجه به دو عنصر زمان و تکامل و توجه به تفاوت‌های دین و شریعت، آیات را روح‌یابی نماییم. شریعت، تحقق تدریجی دین در زمان‌ها و مکان‌های مختلف است. شریعت عیسی (ع) چیزی می‌گوید و حضرت موسی (ع) چیز دیگر. حضرت عیسی می‌گوید: "لَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ..." (آل عمران: ۵۰) من ادم چیزهایی که بر شما حرام بوده، حلال کنم. مثلاً گوشت شتر بر یعقوب پیامبر حرام بوده، شاید ویروسی بوده که او را مریض کرده و به این سبب تا چند نسل حرام شده بود و به تبعیت از یعقوب کسی از گوشت شتر نمی‌خورد. اما مرحوم طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن این اصل فقهی را یادآور می‌شوند که اصل بر حلیت (حلال بودن) است مگر این که دلیلی بر حرام بودن آن یافت شود و بدین ترتیب بود که گوشت شتر حلال شد. پس روح‌یابی در احکام دین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مرحوم آیت‌الله مطهری در راستای روح‌یابی احکام و تطبیق آن با شرایط زمان و مکان، می‌گویند خون، نجس و معامله آن حرام بوده است. ولی برای نجات "انسان" ها، که حکم اصلی و هدف انبیاست خرید و فروش آن حلال می‌شود.

\*\*\*

با همین نگرش و نحوه برخورد است که اسلام با رباخواری مبارزه کرد و در چهار مرحله تدریجی تحریم مطلق آن را اعلام نمود و این عرفان در جامعه انسانی به‌صورت عرف درآمد. امروز اگر نزول خواری و رباخواری وجود دارد،

بر اساس توجیهاات و کلاه‌های شرعی است و هیچ کس نیست که مذموم بودن آن را انکار کند. آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹ سوره بقره - آیه ۱۳۰ سوره آل عمران و آیه ۱۶۱ سوره نسا و آیه ۳۹ سوره روم، تحریم رباخواری را نشان می‌دهند.

برای آگاهی بیشتر به کتاب ارزشمند "سیر تحولات قرآن"، تألیف مرحوم مهندس بازرگان مراجعه شود. با تدبیر در چهار دسته آیات فوق ملاحظه می‌کنیم که روح قرآن در نفی معاملات ربوی و به‌نظر من نفی معاملاتی است که بر اساس نازکی کار و کلفتی پول انجام می‌گیرد.

\*\*\*

به نظر من هم‌زمان با تحمیل‌های سه‌گانه‌ای که به‌ذکر مختصری از آن پرداختیم، مردسالاری نیز از مواردی بود که به اسلام تحمیل شده بود. اما نحوه برخورد اسلام با این پدیده روند‌رهایی از مردسالاری و استقرار شایسته‌سالاری

چگونه بود؟

توجه داشته باشیم که کنترل و عملکرد در جنگ‌ها و شیوه تولید، زراعت، آبیاری، کشت خرما و قنات‌زدن در آن زمان در دست مردها بود. قرآن می‌گوید: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ..." (حجرات: ۱۳) ای انسان‌ها! هم مرد و هم زن را ما خلق کردیم و ما شما را فرقه‌مند کردیم، خداوند فرقه‌مندی و تفاوت‌ها را قبول می‌کند تا شناختی متقابل به‌دست آید و در انتهای آیه شایسته‌سالاری را به‌عنوان راه‌رهای از کثرت‌ها معرفی می‌کند و شایستگی را هم در برنامه‌ریزی هدفدار به‌سمت خدا می‌داند. این اساس دین است، ولی این آیه در زمانی نازل می‌شود که زنان و مردان جایگاه‌های اجتماعی متفاوتی داشتند و جایگاه زن بدان گونه بود که در تاریخ خوانده‌ایم؛ به ارث بردن زنان و زنده به‌گور کردن دختران و حرام بودن ازدواج زن مطلقه و سه‌طلاقه کردن زن توسط مرد در یک جمله و... .

آقای طالقانی هم معتقد است که در آن زمان نه دین، بلکه شریعت ایجاب می‌کرد که در بدو امر واقعیت‌ها پذیرفته شود تا بتوان با ناهنجاری‌ها برخورد کرد.

در کتاب تفسیر پرتوی از قرآن آمده که مادر مریم نذر کرد که اگر فرزند پسری بیآورد، او را خادم مسجد نماید، ولی وقتی دختر می‌شود مأیوس می‌گردد. اینجا خداوند می‌گوید: "لَيْسَ الذَّكَرَ كَالْأُنْثَىٰ" (آل عمران: ۲۶) هیچ‌گاه پسر مانند دختر نمی‌شود. درحالی که این روزها هم می‌گوییم دختر که مثل پسر نمی‌شود!

این آیه مرتبه زن را در شرایطی که مردسالاری حاکم بوده بالا می‌برد. (نگاه کنید به

تفسیر پرتوی از قرآن، قسمت پنجم (جلد سوم) سوره آل عمران، توضیح آیه ۳۷، ص ۱۰۹)

دین در اینجا یک درجه مردسالاری را کم‌رنگ کرده و به طرف شایسته‌سالاری می‌برد. به تعبیری نمادین، تکامل در انبیای بنی‌اسرائیل به بن‌بست رسیده بود تا این که با تولد مریم (س) از بن‌بست درآمد. ملاحظه می‌کنیم که راه‌برون رفت و تداوم تکامل تاریخ توسط مریم (س) گشوده می‌شود. در گامی دیگر، قرآن در مورد تعدد زوجات یعنی چند زنی، تبصره‌ای می‌زند که "فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ" (نسا: ۳) پس اگر از رعایت عدالت بیم دارید، پس به همان یکی بسنده کنید. این سخت‌گیری در زمانه‌ای است که زن ابزار بوده و هیچ‌گونه حقوقی نداشته است. اسلام در جهت شایسته‌سالاری برای زن حقوقی قائل می‌شود و عدالت را مطرح می‌کند و از آنجا که هیچ مردی نمی‌تواند به

عدالت رفتار کند، پس یک زن حکم اصلی به شمار می‌رود. در مورد زنان پیامبر هم هیچ نقدی به چند زنی پیامبر (ص) نبوده است. در دوران جاهلیت، هر کس از شوهرش جدا می‌شده، برچسب به او می‌زدند و تا آخر عمر با غرائزش مبارزه می‌کرد و طعنه مردم را تحمل می‌نمود و نمی‌توانست ازدواج کند. اسلام به پیامبر می‌گوید مگر تو دو قلب داری برای دو خدا، نه، بلکه یک قلب داری برای یک خدا. این سنت را بشکن و از میان بردار. "ما جعل الله لرجل من قلیین فی جوفه" (احزاب: ۴) یا قضیه "ظهاری" که بر اساس آنچه در شأن نزول آیه آمده خدا حق را به آن زن می‌دهد. در قضیه موسی و شعیب هم مرتب مردسالاری ضربه می‌خورد و شایسته‌سالاری مطرح می‌شود. روشنفکران این آیات را ملاک گرفته‌اند و می‌گویند باید از دین عبور کرد و به حقوق بشر روی آورد. حقوق بشر، مهندسی می‌خواهد، اگر آن موقع در عربستان با آن شرایط می‌گفتند باید شایسته‌سالاری پیاده شود، شورش می‌شد، اتحاد و همبستگی جامعه به هم می‌خورد، جنگ می‌شد و حتی خود زن‌ها هم قبول نمی‌کردند.

وقتی موسی (ع) پس از تأخیری دهم‌روزه، به نزد قومش بازگشت و با مردم گوساله‌پرست روبه‌رو شد، نسبت به برادرش هارون خشمگین شد و با گرفتن موی او گفت: "چرا گذاشتی اینها گوساله‌ای را بپرستند؟" هارون گفت با خشونت که نمی‌شود، خونریزی می‌شد "ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فلا تسمیت بی‌الاعداء" (اعراف: ۱۵۰) شرایط طوری بود که جنگ داخلی می‌شد، من برای حفظ امت این کار را کردم. مرا پیش روی دشمنان سرزنش و توبیخ نکن... بعد که موسی آرامش یافت، نزد خدا انابه کرده و گفت: "رب اغفر لی و لاخی..." (اعراف: ۱۵۱) "پروردگارا من و برادرم را ببامرز" اینجا خطاب "برادرم" قابل توجه است و این در شرایطی است که هارون در برابر موسای غضبناک به جای اخی، "ابن ام" (فرزند مادرم) می‌گوید.

حال اگر در عربستان آن زمان و یا با آن شرایط مناسبات به هم می‌خورد، جنگ داخلی می‌شد. یکی از راهکارهای اسلام این است که نخست باید دیالوگ و گفت‌وگو و جالش باشد و هم‌زمان حفظ امت و مبارزه هم در نظر گرفته شود تا به شایسته‌سالاری برسیم. مثلاً آیه "الرجال قوامون علی النساء..." (نساء: ۳۴) در دوران مردسالاری قوامیت مرد نسبت به زن، واقعیت جامعه بود. چون که قوام زن‌ها با مردها بود. روش برخورد قرآن این است که دو شرط می‌گذارد، یکی "فضل" و دیگری "انفاق". "... بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من أموالهم..." برخی باب انفاق را که پروژه بسیار وسیعی در قرآن دارد، محدود کرده و نام آن را نفقه و آن هم نفقه مشروط به تمکین گذاشته است.

مرحوم طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن می‌گویند باب انفاق نه "مشروط" است و نه برای "بهرخ کشیدن"، نه "منت نهادن و تحقیر" و نه برای "وابسته کردن". مانند وام‌های کشورهای برتری طلب نیست که وابستگی بیاورد. بنده از آنچه خدا روزی می‌دهد انفاق می‌کند "مما رزقناهم ینفقون" (بقره: ۳) انفاق باز روزی خداست. بنابراین هیچ‌گونه چشمداشتی به دنبال آن نیست. آیه دو شرط برای قوامیت مطرح می‌کند، یکی فضل و یکی هم انفاق؛ هر کس فضل و انفاقش بیشتر باشد، به‌طور طبیعی مدیر می‌شود، مگر حضرت زینب (س) در برابر مردان کربلا قوام و مدیر نبود؟ یا در تاریخ معاصر خودمان مگر خانم امین‌الدوله از رجال قاجار بالاتر نبود؟ در خیلی از خانواده‌ها مردها می‌گویند چون این زن به دلایل مختلف مدیرتر و حسابگرتر است، پس مدیریت را به او

واگذار می‌کنند. در خانواده‌های آمریکایی هم این‌طور بود. در شمال ایران هم بیشتر زن‌ها مدیرند. پس این آیه ۳۴ سوره نساء، راه برون‌رفت زنان را برای کسب شایسته‌سالاری بازمی‌گذارد. ولی ما در بستر زمان و تکامل تدریجی، باید حقی را نهادینه کنیم و این همان است که به آن مهندسی حقوق بشر می‌گوییم. حال اگر واقعیت‌های جامعه را یکباره نفی کنیم، تعادل جامعه طوری به هم می‌خورد که حتی زنان هم حاضر به قبول آن نیستند. این است که برای رهایی از وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب، باید از راه ممکن بگذریم. عدالت و آزادی هم، اگر چه ارزش‌های بشری هستند، ولی دین این مزیت نسبی را دارد که این دو مقوله را در بستر زمان مهندسی و نهادینه می‌کند.

حال ببینیم راه ممکن چیست؟ ۱- باید تعادل جامعه حفظ شود. ۲- امت واحد را رشد و گسترش دهیم. ۳- تا آنجا که ممکن است بدون ایجاد تفرقه پیش برویم.

دیدیم در عین این که گسترش و رشد امت واحد اصل بوده، ولی اسلام به حرمت شراب، نزول خواری، برده‌داری و تثبیت شایسته‌سالاری به‌گونه‌ای منظورمند نظر داشته و نه مطالبی حاشیهای، بلکه دغدغه اصلی‌اش بوده است. دکتر شریعتی در مورد حضرت ابراهیم (ع) می‌گوید در دورانی که او با هاجر ازدواج کرد، چهار محرومیت داشت، اول این که سیاه بود و در برابر سفیدها محروم بود و کسی با سیاه ازدواج نمی‌کرد. دوم این که هاجر دهاتی بود و شهروند نبود. سوم این که هاجر برده‌ای در دوران برده‌داری بود و چهارم این که هاجر زنی بود در دوران مردسالاری و هیچ‌گونه جایگاه‌ارزشی و موقعیت اجتماعی نداشت. در راستای الفای این چهار استضعاف، پیامبر خدا با او ازدواج می‌کند و فرزندش حضرت اسماعیل (ع) است که از نسل او پیامبر اکرم (ص) آمد. هر کاری مهندسی و زمان می‌خواهد و این بار هم به قول دکتر شریعتی، خداوند سرباز گمنام خود را از میان زنان، آن هم زنی که از همه چیز محروم بود انتخاب می‌کند و به زن مقام می‌بخشد و شأن او را می‌نمایاند، شأنی که در خور فطرت و انسانیت اوست.

